

خداوند به عنوان «پدر آسمان» یا «روح آسمان»

تحلیل ماکس وبر از شکل‌گیری تصویر خداوند در تمدن چین و فلسطین باستان

ابوالفضل مرشدی*

چکیده

فلسطین و چین باستان دو منطقه‌ای بودند که در آنها دو دین به لحاظ تاریخی مؤثر، ظهور یافتند: در یکی آیین یهودیت و در دیگری آیین کنفوسیوس. در این دو آیین، دو تصویر از خداوند و دو الگوی رابطه انسان با خداوند وجود دارد که به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر مسیرهای متفاوت تاریخی دو تمدن غرب و چین عمل کردند: در چین تصور از خداوند به صورت «روح آسمان» و در یهودیت باستان به صورت «پدر آسمان» ظهور یافت. ماکس وبر به عنوان جامعه‌شناسی که مطالعات تطبیقی گسترده‌ای درباره ادیان جهانی داشته، هر چند از «استقلال نسبی» ایده‌های مذهبی سخن می‌گوید اما شکل‌گیری این دو تصویر از خداوند را بی‌تأثیر از ساختارهای اقتصادی و سیاسی این دو تمدن نمی‌داند. قصد این نوشتار این است که تحلیل وی از زمینه‌های سیاسی و تاریخی این دو تمدن و نقش این عوامل در شکل‌گیری دو تصویر از خداوند و شکل‌گیری دو نوع پیامبری در این دو تمدن ارائه گردد. در این میان، نقش پیامبران بنی‌اسرائیل و آموزه‌های آنها در ایجاد تصویری شخصی از خداوند به عنوان «پدر آسمان» و نقش ادیبان و آیین کنفوسیوس در چین در ایجاد تصویری غیرشخصی از خداوند به عنوان «روح آسمان» را در کانون توجه قرار گرفته است.

* دانشگاه یزد، دانشکده علوم اجتماعی، a.morshedi@yazd.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کلیدواژه‌ها: فلسطین باستان، چین باستان، ماکس وبر، خداوند به عنوان «پدر آسمان»، خداوند به عنوان «روح آسمان»

۱. مقدمه

نظام سرمایه‌داری نوین، آن‌گونه که در غرب جدید ظهور یافته، بیش از هر چیزی توجه ماکس وبر را به خود جلب کرده بود. بنابراین، وی پروژه اصلی فکری خویش را جستجوی «ترکیب و آمیزه شرايطی» قرار داد که موجب پیدایش «آن دسته از پدیده‌های فرهنگی شد که منحصر به غرب هستند». برای این کار، وی به مطالعه تطبیقی - تاریخی تمدن غرب با دیگر تمدن‌های بزرگ جهانی روی آورد. این از آن جهت بود که وی «تصاویر جهان» را به مثابه «سوزن‌بان قطار» می‌دانست که مسیر اعمال ما را تعیین می‌کنند؛ «اعمالی که از پویش منافع ما حاصل می‌شود» (وبر، ۱۳۸۲: ۳۱۷). بنابراین، وی ادیان غربی و ادیان شرقی را که در بردارنده این تصاویر از جهان بودند، در کانون توجه خود قرار داد و کوشید نشان دهد که «چه رابطه‌ای میان تصورات دینی و دیگر جنبه‌های سلوک انسانی، بویژه جنبه‌های اقتصادی سلوک انسانی در جامعه وجود دارد» (پارسونز، ۱۳۷۹: ۳۰). وی در تک‌نگاری‌های خود در مورد ادیان جهانی به آیین کنفوسیوس در چین به عنوان یک دین شرقی، و به یهودیت باستان به عنوان یک دین غربی، توجه ویژه‌ای می‌کند. وبر یهودیت باستان را «نقطه چرخش تمامی تحول فرهنگی غرب و خاورمیانه» می‌داند که اخلاق حاکم بر سلوک اجتماعی آن «هنوز هم در حد زیادی شالوده اخلاق معاصر خاورمیانه و اروپا را تشکیل می‌دهد» (به نقل از بندیکس: ۱۳۸۲: ۲۲۸). در این دو تمدن، دو تصویر از خدا و دو نوع الگوی رابطه انسان با خدا وجود دارد که به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر مسیرهای متفاوت تاریخی این دو تمدن عمل کردند: در چین تصور از خدا به صورت «روح آسمان» و در یهودیت باستان به صورت «پدر آسمان» ظهور یافت. وبر هر چند از «استقلال نسبی» ایده‌های مذهبی سخن می‌گوید با این حال، نقش شرایط آب و هوایی (Meteorological) و ساختارهای اقتصادی و جغرافیایی این دو تمدن در شکل‌گیری این دو تصویر از خدا را برجسته می‌داند (وبر، ۱۹۶۴: ۷-۵۶؛ وبر ۱۹۶۸: ۱-۲۰). وی «روح آسمان» را «متناظر» با صلح و صفای امپراطوری چین و «پدر آسمان» به عنوان خدای شخصی قادر متعال را «بازتاب» تاریخ سیاسی و نظامی یهودیان اولیه ارزیابی می‌کند و نیز ریشه توحید اخلاقی

خداوند به عنوان «پدر آسمان» یا «روح آسمان»... (ابوالفضل مرشدی) ۲۱۵

خاور نزدیک را با نقش پادشاهان صاحب قدرت مطلق و رژیم‌های دیوانسالاری آنان «مرتبط» می‌داند (بندیکس، ۱۳۸۲ج: ۲۹۵). برای فهم بهتر نظر وبر در مورد رابطه تصویر از خداوند در دو بستر جغرافیایی و اقتصادی متفاوت، فهم عبارت «تجاذب انتخابی» (elective affinities) از وبر اهمیت دارد. تجاذب انتخابی دو مجموعه اندیشه و یا یک نظام اندیشه با موقعیت اجتماعی و سیاسی معین به معنای آن است که این دو مجموعه همدیگر را بجوبند و به صورت طبیعی با هم تطابق بیابند (نگاه کنید به: وبر ۱۳۸۲ج: ۷-۶۶). به عبارت دیگر، تجاذب انتخابی عبارت است از «نزدیکی و پیوستگی درونی، تقارب، تطبیق تدریجی و متقابل دو مجموعه اندیشه و یا یک نظام اندیشه با موقعیت اجتماعی و سیاسی معین» (قانع‌راد ۱۳۹۷: ۱۰۲).

قصد این نوشتار این است که تحلیل وبر از زمینه‌های سیاسی و تاریخی دو تمدن چین و فلسطین باستان و نقش این عوامل در شکل‌گیری دو تصویر از جهان (از جمله تصویر از خدا و رابطه انسان با خدا) و شکل‌گیری دو نوع پیامبری در دو تمدن چین و فلسطین باستان را ارائه گردد. در این میان، نقش پیامبران بنی‌اسرائیل و آموزه‌های آنها در ایجاد تصویری شخصی از خداوند به عنوان «پدر آسمان» و نقش ادیبان و آیین کنفوسیوس در چین در ایجاد تصویری غیرشخصی از خداوند به عنوان «روح آسمان» در کانون توجه قرار دارد.

رویکرد این نوشتار تفهیمی و توصیفی است و لذا روش تحقیق مورد استفاده روش توصیفی-تحلیلی و تکنیک گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است. برای هدف این مقاله کوشیده شده است از مهمترین آثار ماکس وبر در حوزه جامعه‌شناسی دین و مهمترین شارحان جامعه‌شناسی دین وبر (پارسونز، بندیکس و صدری) استفاده شود.

۲. چین: زمینه‌های تاریخی و سیاسی

هر چند وبر تحلیل خود از چین را از «دوره اول» چین آغاز می‌کند، یعنی دورانی که آموزگاران و نوآوران مذهبی زندگی می‌کردند، اما مطالعه وی به این دوره منحصر نمی‌شود و برای تأیید دعاوی خود از شواهدی مربوط به دوره‌های مختلف تاریخ چین، حتی چین آغاز قرن بیستم نیز استفاده می‌کند (بندیکس، ۱۳۸۲الف: ۱۱۳).

دوره فئودالی تاریخ چین از حدود سده یازده قبل از میلاد با ظهور سلسله «چو» (Chou) آغاز می‌شود. این سلسله «فدراسیون» سستی بود که شامل تعداد زیادی قلمرو فئودالی می‌شد. در این سلسله، امپراتور از قدرت سیاسی زیادی برخوردار نبود اما نماد «وحدت فرهنگی» بود و همین امر بر اهمیتش می‌افزود؛ امپراتور فرمانروای عالی و روحانی اعظم به شمار می‌رفت و زمام کیش خدایان و الهه‌های بزرگ، به مثابه یکی از امور کشوری، در دست او بود (همان: ۱۱۷). در چین هیچگاه مقام مذهبی امپراتور از سوی پیامبر دینی به چالش کشیده نشد و امپراتور به خاطر تقدس دینی‌اش، حافظ نظم اجتماعی محسوب می‌شد؛ این تقدس قدرت امپراتور را ورای کیش‌هایی قرار می‌داد که در میان مردم رواج داشت.

برخی مفاهیم و تصورات مذهبی حاکم در چین، باعث تقویت و استحکام موقعیت امپراتور می‌شد؛ از جمله این‌که امپراتور «پسر آسمان» محسوب می‌شد و اینکه او تنها کسی بود که می‌توانست مراسم قربانی برای خدای آسمان را به جا آورد. البته او هم می‌بایست وجود خود را به عنوان پسر آسمان به اثبات رساند و این تا زمانی بود که مردم وضع مطلوبی داشتند. اگر در این مورد موفق نمی‌شد و به عنوان مثال، طغیان رودخانه‌ها سدها را می‌شکست و یا با همه قربانی کردن‌ها باران نمی‌بارید، معلوم می‌شد که امپراتور از ویژگی کارزماتیک مطلوب آسمان برخوردار نیست (ویر، ۱۹۶۸: ۳۱). به این ترتیب، پادشاه با اعمال آیینی خود نظم باستانی را استمرار می‌بخشید و با این کار، هماهنگی مقدر بین آسمان و زمین را حفظ می‌کرد.

در این دوره، امیران هر یک از فئودال‌ها مردان تعلیم‌دیده در عرصه‌های مختلف دیپلماسی و کتابت (ادیبان) (Literati) را به کار می‌گرفتند. ادیبان در واقع، متصدیان مقامات دولتی بودند که تحصیل ادبی ملاک حیثیت اجتماعی آنان محسوب می‌شد. این ادیبان با اینکه در آیین‌ها و شعائر مذهبی خبره بودند، اما گروه منزلتی متشکل از غیرروحانیون فرهیخته به شمار می‌رفتند. آنها یک گروه اجتماعی موروثی نبودند، یعنی موقعیت آنها در اصل به دانش ادبی و نگارششان متکی بود نه به تبار و اصل و نسب‌شان (بندیکس، ۱۳۸۲ الف: ۱۲۹). در واقع، آشنایی با متون مقدس، تقویم و ستارگان برای آگاهی از اراده خدای آسمان برای آنها ضروری بود، و از همین جا ادیبان صلاحیت آن را پیدا می‌کردند که مورد مشورت شاهزادگان و امپراتور در امور مربوط به رسوم و تشریفات مذهبی، هم در حوزه

سیاسی و هم در زندگی شخصی آنها، قرار گیرند (بندیکس، ۱۳۸۲ الف: ۱۳۰). با این همه، در دوره فئودالها ادیبان از وجهه و نفوذ زیادی برخوردار نبودند (همان: ۱۲۰).

از حدود قرن هفتم قبل از میلاد این امپراطوری رو به اضمحلال گذاشت و بالاخره با فرا رسیدن دوره معروف به «دوره حکومت‌های در حال جنگ»، یعنی از ۴۸۱ تا ۲۵۶ پیش از میلاد، امپراطوری چین به پایان رسید و همزمان نظام فئودالی نیز منحل شد. وبر این دوره را به دو دلیل نقطه عطفی در تاریخ چین می‌داند: نخست اینکه، بسیاری از فیلسوفان و آموزگاران بزرگ چین که آموزه‌های آنها بعدها گسترش زیادی در چین داشت، بویژه کنفوسیوس (۴۷۹ - ۵۵۱ ق.م)، منسیوس (۲۸۹ - ۳۷۲ ق.م) و لائوتسه (کمی پس از کنفوسیوس)، در این دوره می‌زیستند. وبر قدیمی‌ترین قسمت‌های آثار کلاسیک کنفوسیوس را نیز بازتاب گذر از دوره فئودال به دوره وحدت امپراطوری چین می‌داند و کار شاخص و دستاورد خاص کنفوسیوس را، که آیین برگرفته از آموزه‌های او سرلوحه کار قشر ادیبان قرار گرفت، «تصحیح نظام یافته و مصلحت‌گرایانه اطلاعات موجود با در نظر گرفتن "تناسب" می‌داند (وبر، ۱۳۸۲: ۹۰-۴۸۹). در متون چینی، بر خلاف متون مقدس تقریباً همه نظام‌های اخلاقی دیگر، از بیان «تکان‌دهنده» و حتی از استعاره‌های نامعقولانه اثری نیست. با «دگرگونی مصلحت‌گرایانه‌ای» که بدست کنفوسیوس در متون سنتی چینی صورت گرفت، افکار و روحیات قهرمانی اصیل از متون کلاسیک چینی رخت بر بست و احتیاط جای دلیری و تهور را گرفت. وبر معتقد است صلح و آرامشی که بویژه پس از حاکمیت مغولان بر چین حاکم بود، این روحیه را بسیار قوت بخشید و امپراطوری به «امپراطوری صلح و آرامش» تبدیل شد به طوری که به گفته یکی از فیلسوفان چینی، در درون مرزهای امپراطوری در مقام یک واحد سیاسی، هیچ جنگی «عادلانه» نیست (همان: ۴۹۱).

دلیل دوم اهمیت این دوره این است که کاهش تعداد حکومت‌ها (فئودالها) در این دوره به افزایش قلمرو حکومت‌های (فئودالهای) باقی‌مانده و گسترده شدن دستگاه اداری آن حکومت‌ها منجر شد که این عامل راه را برای نخستین وحدت امپراطوری چین در اواخر قرن سوم پیش از میلاد هموار کرد. دستگاه اداری گسترده‌ای زمینه شکل‌گیری و رشد ادیبان را فراهم کرد. در این دوره ادیبان چینی که «مردانی سالخورده» بودند جای «جوانان» (جنگجویان) را نزد پادشاه گرفتند. وبر این مرحله را در چرخش به سوی صلح‌طلبی و

سنت‌گرایی و جایگزین شدن سنت به جای فره تعیین‌کننده می‌داند (ویر، ۱۳۸۲: ۴۸۹). در طول مدت کوتاه عمر سلسله «چین»، فدراسیون دولتهای فئودالی به امپراطوری واحدی زیر سلطه پدرمیراثی تبدیل شد و نظام اداری بوجود آمده در این دوره در زمان سلسله «هان» (۲۰۶ ق. م. تا ۲۲۰ م.) تحکیم شد. در همین سلسله یک نظام کارآموزی برای آموزش نامزدهای مناصب دولتی بوجود آمد. در زمان سلسله «تانگ» (۹۰۶ م - ۶۱۸ م) نظام کارآموزی با ایجاد مدارس عالی برای کارآموزی مقام‌های دولتی و ایجاد نظام امتحانات تحکیم شد. موقعیت اجتماعی ادیبان با این اقدام‌ها رسماً تابع مقررات شد و از آنان یک گروه منزلتی متشکل از «مدعیان صاحب صلاحیت مناصب دولتی» بوجود آورد. منحصراً افراد این گروه برای تصدی مقام‌ها برگزیده می‌شدند و صلاحیت نامزدها با توجه به تعداد امتحاناتی که در آنها قبول شده بودند، سنجیده می‌شد. امتحانات باعث نهادی شدن نظم مراتب اجتماعی در چین شد و مبارزه برای تصدی مقامها را در میان نامزدها تشدید کرد و مانع از آن شد که در قالب یک اشرافیت اداری فئودال با هم متحد شوند (بندیکس، ۱۳۸۲ الف: ۲-۱۳۱).

۳. آیین کنفوسیوس، ادیبان و نظام آموزشی

وبر تحول یاد شده در بالا را منجر به شکل‌گیری آموزه آیین کنفوسیوسی می‌داند که یک آموزه سنتی و هماهنگ و سازگار با وضعیت جدید بود (ویر، ۱۳۸۲: ۹-۴۸۸). آیین کنفوسیوس در هماهنگی با منافع منزلتی و آرمانهای مورد نظر ادیبان بود، چرا که شامل اندرزهای حاوی قواعد کلی اخلاقی درباره زندگی سیاسی و روابط اجتماعی بود و بر درستی رفتار تأکید می‌کرد. مطابق این آیین، رفتار توأم با وقار و حفظ شأن و منزلت خود به همراه رعایت ادب، مشخصه اعمال ظاهری انسان فرهیخته است. رفتار آرام و کنترل‌شده و خویشتن‌داری بجا و مناسبی که در سلوک ظاهری چنین فردی دیده می‌شود از صلح و صفای درونی او با خویش و با جامعه‌ای که در آن به سر می‌برد، حکایت دارد. (بندیکس، ۱۳۸۲ الف: ۱۳۵). بر اساس این آیین، نظم جامعه بخشی از نظم کیهانی است که در آن ارواح بزرگ آرزوی خوشبختی جهان و انسان را دارند. هر انسان از راه پرورش فطرت راستین خود به بهترین وجه به خدا یا «روح آسمان» خدمت می‌کند و از این طریق، خیری که درون اوست به منصفه ظهور می‌رسد. انسانها اساساً بد یا شر نیستند؛ آنها فقط خطاکارند

و این خطاکاری محصول آموزشی غلط و ناقص است و بنابراین، می‌توان با آموزش درست آن را رفع کرد. مطابق این آیین، اختلال‌های طبیعی از رهبری نابسامان مقام‌های دولتی ناشی می‌شود و آرامش فقط با رفتار مناسب و درست صاحب‌منصبان اداری برگشت‌پذیر است (همان).

در آیین کنفوسیوس از مفهوم رستگاری خبری نیست. پیروان سستی آیین کنفوسیوس برای سرنوشت این جهانی خود - عمر طولانی، ثروت، فرزندان - و نه برای جهان پس از مرگ مراسم و آیین‌های نیایش را به جا می‌آورند. آیین کنفوسیوس برای نظم اجتماعی و آرامش درونی خود، انسانها را به کسب فضیلت برتر، یعنی حفظ حرمت و وفاداری به پدر و مادر و افراد بالادست، فرمان می‌دهد و سایر فضایل را متکی بر این فضیلت می‌داند. به این ترتیب، به زعم وبر، آیین کنفوسیوسی معرف شکل مخصوصی از خردگرایی است که سعی دارد نظم آسمانی، آرامش و نظم اجتماعی، و هماهنگی درونی انسان را از طریق اخلاقی ناظر بر سلوک انسانی حفظ کند. در اینجا خرد به معنی کنترل همه شهوات انسان به منظور حفظ آرامش و هماهنگی است (بندیکس، ۱۳۸۲ الف: ۱۳۶).

نظام آموزشی چین با القای احکام اخلاقی آیین کنفوسیوس، به پیدایش اخلاقی منزلتی در میان مقام‌های چینی منجر شد. وبر معتقد است که در طول تاریخ همواره آموزش یکی از دو هدف زیر را دنبال می‌کرده است: یا برای بیدار کردن فره و به عبارتی، بیدار کردن ویژگی‌های قهرمانی یا استعدادهای جادویی بوده است، و یا برای متقل کردن آموخته‌های تخصصی (وبر، ۱۳۸۲: ۷-۴۹۶). آموزش در چین، متأثر از آیین کنفوسیوس، از سنخ سوم بود. یعنی این مسأله آزموده می‌شد که آیا ذهن شرکت‌کننده سرشار از ادبیات هست؟ و آیا او از طرز تفکری که مناسب مردان فرهیخته است و از تربیت ادبی نشأت می‌گیرد، بهره‌مند هست یا نه؟ آزمونها در چین تنها مواردی چون خوشنویسی، سبک نگارش، تسلط بر متون کلاسیک و سرانجام، هماهنگی با نگرش آمرانه حاکم را شامل می‌شد. وبر نکته بسیار مهم در این زمینه را این می‌داند که این آموزشها از یکسو ماهیتی کاملاً دنیوی و غیرمذهبی داشتند و از سوی دیگر، به تفسیر تثبیت‌شده و سستی نویسندگان کلاسیک مقید بودند (همان: ۴۹۹). در اینجا بر آموزش مهارت استدلال‌آوری منطقی تاکید نمی‌شد و جغرافیا، علوم طبیعی و دستور زبان در برنامه درسی نبود، بلکه بیش از هر چیز بر مسائل عملی و منافع منزلتی دیوان‌سالاری پدرمیراثی تاکید می‌شد. به همین نحو، تربیت خانوادگی در چین

نیز شامل آموختن قواعد تسلط بر نفس و رفتار تشریفاتی به خصوص رعایت حرمت و احترام به پدر و مادر و بزرگترها و ریش‌سفیدان بود. هدف آموزشی مزبور در این اندیشه متجلی بود که بر دنیا و انسان ثنوتی حاکم است: ارواح خیر (shen) در برابر ارواح شرور (kuei) و جوهر آسمانی (yang) در برابر جوهر زمینی و خاکی (yin). وظیفه آموزش و پرورش این بود که به شکوفایی جوهر آسمانی درون انسانها کمک کند (ویر، ۱۳۸۲: ۵۱۰).

۴. یهودیت باستان: زمینه‌های تاریخی و سیاسی

اقوام بنی‌اسرائیل بعد از رهایی از اسارت در مصر، در جلگه‌ها و کوههای سوریه و فلسطین کنونی مستقر شدند. این منطقه بین دو تمدن مصر و بین‌النهرین و در معرض تأثیر و نفوذ آنها قرار داشت. هر چند که به مرور زمان از قدرت و نفوذ این دو تمدن در این منطقه کاسته شد، اما آرامش لازم برای ایجاد یک سازمان سیاسی متمرکز در این منطقه بوجود نیامد. به ویژه اینکه، حمله‌های گوناگونی از سوی اقوام اطراف به این منطقه می‌شد و بین خود اسرائیلی‌ها نیز جنگ و درگیری‌های گوناگونی رخ می‌داد. با این حال، علیرغم نبود سازمان سیاسی متمرکز، نوعی همبستگی مبتنی بر باورهای مذهبی مشترک در این منطقه شکل گرفت و این باعث ایجاد نوعی اتحادیه اقوام بنی‌اسرائیل شد. در این اتحادیه، خانواده‌های گسترده با ریشه‌های قومی مختلف در قالب کیش مشترکی به هم پیوسته بودند. با این وجود، این اتحادیه به مثابه یک پیکره منسجم سیاسی عمدتاً در زمان جنگ فعال می‌شد و اصول و معتقدات اساسی یهودیت در پیوند با جنگ‌های مقدس شکل گرفت. با استقرار پادشاهی شائول، داوود و سلیمان نبی (۹۳۲ - ۱۰۳۰ ق. م)، اتحادیه به یک سازمان مرکزی نظامی و اداری تبدیل شد. اما این پادشاهی پس از یک قرن فروپاشید. در دوره ۴۰۰ ساله بعد از این رویداد (۵۳۸ - ۹۲۲ ق. م) قوم بنی‌اسرائیل دچار مصائب متعدد سیاسی و نظامی شد که نقطه اوج آن اسارت و تبعید آنها به بابل بود. با فتح بابل توسط کوروش پادشاه ایران (۵۲۸ ق. م)، یهودیان اجازه یافتند به فلسطین بازگردند (همان: ۹-۲۲۸).

این تقسیم‌بندی دوره‌های تاریخی برای مطالعه یهودیت باستان اهمیت زیادی دارد زیرا بر اساس تحلیل ویر، باورها و اصول اساسی یهودیت در زمان اتحادیه اقوام اسرائیل شکل گرفت و پس از سقوط پادشاهی سلیمان نبی، این باورها و اصول اعتقادی از طریق نهضت‌های پیامبری اثری ماندگار بر تمدن مغرب‌زمین گذاشتند.

۵. تصویر از خداوند در دوره اتحادیه اقوام بنی اسرائیل

به زعم وبر، نوع تصویری که در دوره اتحادیه از خدا شکل گرفته، پایه و اساس باورها و اصول اعتقادی یهودیت را تشکیل می‌دهد. این تصویر از خدا نشأت گرفته از میثاق و عهدی است که یهوه با «بنی اسرائیل» بسته بود. در واقع، رهایی بنی اسرائیل از اسارت مصریان (در حدود سال ۱۲۸۰ ق. م) با نابودی معجزه‌گونه سپاه مصر صورت گرفت. این علامت قدرت خداوند و قابل اعتماد بودن وعده‌هایش و نیز دین ابدی بنی اسرائیل به او بود. یهوه صریحاً خود را در برابر قومش متعهد ساخته و قسم یاد کرده بود که قوم بنی اسرائیل را به سایر اقوام برتری دهد تنها به این شرط که خدای اسرائیلیان باشد و او را به مثابه خدای خود پرستش کنند. وبر این ایده را که خدا نگهدار نظم اجتماعی است، عقیده‌ای جهانشمول می‌داند و لذا، معتقد است آنچه یهودیت را خاص می‌کند این است که بر اساس باورهای این قوم، یهوه صریحاً خودش را در برابر قوم بنی اسرائیل متعهد ساخته و قسم یاد کرده است که این قوم را بر سایر اقوام برتری دهد. نکته مهم در این میثاق دوطرفه بودن آن بود؛ امت اسرائیل یهوه را به عنوان خدای خود برگزیده و عهد و میثاقی با او بسته بودند. یهوه نیز بنی اسرائیل را از روی تصمیم آزاد خود برگزیده بود. او وعده‌هایی به این قوم داده بود که در مورد اقوام دیگر سابقه نداشت و در مقابل، قول‌ها و تعهدهای بنی اسرائیل را نیز پذیرفته بود (بندیکس، ۱۳۸۲: ۲۴۰). در این میثاق، یهوه خدای آسمانی و خدای جنگ امت خود به شمار می‌رفت؛ «خدایی در دوردست» و ذاتاً غیرقابل دسترس و منفک از انسان‌ها. یهوه دشمنان خود را در آتش خشم و قدرت بی‌حد خود فرو می‌برد و به دریا می‌افکند. همزمان، یهوه خدای مصائب طبیعی هم بود و گاه خود را از طریق زلزله، رعد و برق، آتشفشان و طوفان متجلی می‌کرد. در واقع، یهوه مثل پادشاهی عمل می‌کرد که به هنگام عدم وفای بندگان به وظایف و عهد خود در برابر وی، غضبناک می‌شد. با این حال، او بر اساس عهدی که با بنی اسرائیل بسته بود، به امتش احترام می‌گذاشت. به این ترتیب، یهوه هم دارای عظمت رعب‌آور بود و هم ویژگی‌های عطوفت‌آمیز داشت. با اینکه او از رسوم و قوانین اتحادیه حمایت می‌کرد، اما نظمی تغییرناپذیر را مجاز نمی‌شمرد؛ وحی و الهام جدید یا میثاق تازه می‌توانست هرگونه نظمی را تغییر دهد. اساساً، این خدا قدرت بی‌همتای خود را نه به یمن وجود نظمی خردمندانه، بلکه با هدایت رویدادهای تاریخ طبق طرح‌های فهم‌ناشدنی‌اش ثابت می‌کرد (همان: ۱-۲۴۰).

۶. نقش پیامبران توراتی (در دوران اتحادیه)

وبر تاریخ یهودیت باستان را تاریخ مبارزات طولانی بین طرفداران استقرار کیش ناب یهوه و سایر افراد پایبند به رویدادها و مناسک خلسه‌آور التقاط مذهبی می‌داند. به زعم وبر، سهم منحصر به فرد یهودیت را زمانی می‌توان سنجد که به اهمیت وظایف خطیری که در برابر این رهبران مذهبی قرار داشته، و نیز تلاش آنها برای زدودن همه آثار بیگانه از کیش یهوه توجه کنیم.

بعد از رهایی قوم بنی‌اسرائیل از مصر و استقرار آنها در سرزمین‌های فلسطین و سوریه، آنها لاجرم با اقوامی مواجه شدند که دارای کیش‌های بومی بودند. کیش بعل (Baal) و کیش مردگان (death) دو نمونه از این کیش‌ها بودند. این کیشها مدتها به حیات خود ادامه دادند و حتی پس از اشغال کنعان توسط بنی‌اسرائیل، مکانهای مقدس محلی خود را حفظ کردند. به این ترتیب، پرستش یهوه با پرستش خدایان کیش‌های محلی به نوعی درهم‌آمیخت. این التقاط مذهبی بویژه در دوره صلح در اوج بود (بندیکس، ۱۳۸۲ب: ۲۴۲). همچنین، در دوره اتحادیه اقوام اسرائیلی انواع خلسه مذهبی رواج داشت. در کنار اینها، «پیش‌بین‌ها» (seers) یا هاتقان سروش غیبی (Oracle-givers) نیز حضور داشتند. این افراد که مورد اعتماد دربار و دارای رابطه ویژه با پادشاهان بودند، از طریق تعبیر خواب و با بیان رؤیاهای صادقه‌ای که دیده بودند، به غیبگویی می‌پرداختند. هاتقان سروش غیبی از لحاظ روش و محتوای غیبگویی با پیامبران توراتی متمایز بودند (بندیکس، ۱۳۸۲ب: ۶-۲۴۴). این مطلب در ادامه توضیح داده خواهد شد.

با نزدیک شدن به پایان دوره اتحادیه، به تدریج نمونه جدید پیامبری و غیبگویی ظاهر شد. این افراد از خلسه جمعی اهل خلسه حرفه‌ای و نیز رؤیاهای صادقه هاتقان سروش غیبی دوری می‌گزیدند. در عوض، آنها مدعی بودند که صدای خدا را می‌شنوند و بنابراین، به نام خدا تصمیم‌های وی را به صاحبان قدرت سیاسی اعلام می‌کردند. کلمه nabi تدریجاً برای این پیامبران و غیبگویان که صدای خدا را می‌شنیدند به کار رفت. آنها به تدریج از غیبگویان درباری که نویدبخش نیکبختی برای پادشاه بودند، متمایز شدند. در عوض، این پیامبران با غیبگویی‌های حاکی از شوم‌بختی‌ها، باعث آزردن خاطر شدن اصحاب قدرت می‌شدند (همان: ۷-۲۴۶).

وبر غلبه کیش یهوه بر دیگر کیش‌های بومی را بر اساس شرایط سیاسی و ویژگی‌های کیش یهوه و پیامبران بنی‌اسرائیل توضیح می‌دهد. او معتقد است هر چند در زمان صلح و آرامش، کیش‌های بومی فعال بودند و نوع پاسخ‌ها و تبیین‌هایشان رافع مشکلات موجود بود، اما در زمان‌های جنگ و تهاجم‌های خارجی، این کیش ناب یهوه و اندیشهٔ میثاق میان خدا و اسرائیل بود که اهمیت می‌یافت. به بیان دیگر، با بدتر شدن اوضاع سیاسی، غیبگویی‌های ساده و پاسخ‌های مبهم‌شان برای غلبه بر اوضاع کفایت نمی‌کرد و به طور فزاینده روش‌های عقلانی و خردمندانه برای اطمینان یافتن از ارادهٔ خداوند به کار گرفته می‌شد (بندیکس، ۱۳۸۲: ۲۵۱). در همین راستا، وبر توضیح می‌دهد که در دین یهودیت باستان انجام قربانی برای کسب رضایت خداوند به اندازهٔ مناطق دیگر اهمیت نیافت و در عوض، بر این نکته تأکید شد که «عمل انجام‌شده در دیدگاه خداوند درست باشد» و مردم از هر آنچه «در اسرائیل شنیده نشده» دوری گزیدند. تأکید مزبور بر اجرای قوانین الهی به یهودیت جهت‌گیری اخلاقی داد. وبر معتقد است همین غلبهٔ موضع‌گیری اخلاقی بر مناسک خلسه‌آور و بت‌پرستانه در دوره‌های مصائب قوی باعث برتری یهودیت باستان بر دیگر کیش‌های رقیب شد (همان: ۲-۲۵۱).

۷. نقش پیامبران توراتی (در دوره انحطاط سیاسی)

هرچند پیامبران توراتی در دوران اتحادیه نقش قابل توجهی داشتند، اما وبر اهمیت اساسی این پیامبران را مربوط به بعد از دورهٔ اتحادیه و پادشاهی متحد می‌داند. به باور وی، پیامبران این دوره اصول و باورهای اساسی دورهٔ اتحادیه را در قالب جدیدی از اصول اعتقادی مذهبی ریختند و از این طریق، یهودیت را قادر ساختند که هویت خود را قرن‌ها پس از اسارت بابل حفظ کند. پیامبران بزرگ تورات و در رأس آنها الیاس نبی که در دورهٔ بحران‌های سیاسی ناشی از تجزیهٔ پادشاهی متحد ظهور کردند، خاطرهٔ عظمت دورهٔ اتحادیه را همچنان زنده نگه داشتند و انعکاس آن را در تصویر یهوه به مثابه خدای مقاوم‌ناپذیر جنگ جستجو کردند. «قوانین» دیرینهٔ اتحادیه، آرمان سیاسی این پیامبران محسوب شد و دگرگون کردن این جامعهٔ خوب قدیمی به مثابه گناه بزرگ قلمداد شد. به عبارت دیگر، در همهٔ پیام‌های پیامبران این دوره الزام‌های اخلاقی و مذهبی دوران اتحادیه به عنوان پیشفرض مسلم و بدیهی مطرح می‌شد. وبر سهم و نقش بزرگ پیامبران توراتی را این می‌داند که

اعمال اخلاقاً صحیح زندگی روزمره را به وظیفه مخصوص قوم برگزیده خدای قادر مطلق تبدیل کنند (همان: ۲۶۸).

به این ترتیب، پیامبران توراتی سنخ متفاوتی از رهبری مذهبی را ارائه کردند: آنها بر خلاف غیگوییانِ درباری از نظام سیاسی موجود مستقل بودند و اغلب به گونه‌ای آشتی‌ناپذیر با این نظام‌ها مخالفت می‌کردند. همچنین، در حالی که سایر غیب‌گویان با غیگویی‌های امیدبخش خود حمایت پادشاهان را به خود جلب می‌کردند، پیش‌بینی‌های این پیامبران درباره حوادث شوم آینده بود و طبیعی بود که اینگونه پیش‌بینی‌ها به کار بهره‌برداری سیاسی نمی‌آمد. به بیان وبر، این پیامبران تحت تأثیر عشقی پرحرارت به آرمان خداوندِ منتقم عمل می‌کردند. آنها تحت تأثیر الهام‌های مذهبی پرشور، همه رویدادها را پیامد ارادهٔ یهوه قلمداد می‌کردند و همین امر باعث می‌شد تا در برابر حوادث ایستادگی کنند. آنها در بحبوحهٔ فاجعه منادی امید برای برپایی سلطنتی جهانی بودند که با یک معجزه الهی دیگر (مانند معجزهٔ رهایی بنی اسرائیل از مصریان) تحقق می‌یافت. با این حال، آنها هرگونه اتحاد سیاسی را رد می‌کردند چون آن را نشانهٔ اعتماد به کمک انسانی و در نتیجه بی‌اعتقادی کفرآمیز به قدرت برتر یهوه می‌دانستند. اعتبار این پیامبران متکی به پیش‌بینی مصائب سیاسی در بحبوحهٔ رفاه و پیش‌بینی آیندهٔ روشن در گرماگرم مصائب بود. همچنین، شهرت و اعتبار خانوادگی و اجتماعی آنان و استقلال‌شان از درگیری‌های سیاسی بر اعتبار آنها می‌افزود (بندیکس، ۱۳۸۲: ب: ۲۶۲-۲۵۷).

حالات خلسه و معجزات، هیچ کدام، مشروعیت‌چندانی برای انبیاء به همراه نداشت بلکه این دو معمولاً تنها این آگاهی را در خود آنها تقویت می‌کرد که «ابزاری» در دست خدای قادر متعالند. این آگاهی به صورت ضمنی با آگاهی از قدرتی نامتناهی همراه بود؛ یعنی این احساس که یهوه سِرّ خویش را به خدمتگزاران خویش یعنی انبیاء مکشوف می‌سازد، به آنها حس اعتماد به نفس می‌داد. انبیای توراتی یا رسالت خود را به مثابه موهبتی میمون و مبارک که به آنها اطمینانی غرورآمیز می‌داد، تجربه می‌کردند و یا به مثابه بار سنگینی که موجب می‌شد احساس کنند قدرت یهوه بر آنها چیره شده است. برخی غیگویی‌های وحشتناک آنان با ناباوری و خصومت مردم روبرو می‌شد، اما به زعم وبر، ویژگی‌های مثبت نبوت توراتی، پذیرش آنان در بین مردم را سهل می‌کرد. توان پیامبر در شنیدن صدای یهوه برای خود پیامبر دلیلی بر مشروعیتش بود و تجربه‌ای بود منحصر به فرد

که آنها را ملزم به انجام رسالتی طاقت‌فرسا می‌کرد. همچنین، با اینکه هیچ نشانه‌ی خارجی مبنی بر اینکه نبی صدای یهوه را شنیده است، وجود نداشت اما عامه مردم صحت غیبگویی انبیا را از نظر سیاسی تأیید می‌کردند چون از نظر مردم یک انسان عاقل تا وقتی تحت قدرتی برتر نباشد، مشتاقانه خصومت همه را علیه خود بر نمی‌انگیزد (همان: ۶-۲۶۴).

در دوره‌ی افول سیاسی، تصویر از خداوند نیز دستخوش تغییرات زیادی شد به طوری که خدای این دوره از نظر جلال و جبروت با خدای دوره‌ی اتحادیه قابل مقایسه نبود. تمام تصویرهای قدیمی از یهوه در ایده فرمانروایی دارای شکوه و جلالی فراگیر و جهانشمول که بر زمین و آسمان حکمرانی می‌کرد، در هم آمیختند. خدا دیگر آن فرمانده جنگجوی قدیمی که پیروانش او را احاطه کرده‌اند نبود، بلکه فرمانروای دربار و عرشی آسمانی و ملکوتی بود که فرشتگان در خدمتش بودند. در این دوره همچنان خداوند شخصیتی تغییرپذیر داشت. با اینکه گاه‌به‌گاه خدایی بخشنده و مهربان بود، در بیشتر موارد خدایی خوفناک بود و می‌توانست خشمناک و مکار باشد. یعنی تصویر کلی خداوند همچنان تصویری غیرقطعی بود. برای یک پیامبر واحد، خداوند زمانی در قالب وجودی خالص، مقدس و فرانسایی چهره می‌نمود و زمانی چهره‌ی خدای رزمجوی باستانی با قلبی بی‌ثبات داشت. در تصویری که پیامبران از خداوند ارائه می‌کردند او همچنان دارای این صفات بود، اما مصیبت‌های بی‌سابقه و تکان‌دهنده‌ای که به خواست او روی می‌داد، موجب شد که تصویری از او به عنوان یک جهانگرای کیهانی و تاریخی ایجاد شود. به این ترتیب، به نظر وبر، پیامبران مبدع دانش عدل‌شناسی الهی (تئودوسی) در زمینه نزول بلایا و مصایب شدند که یهوه را به مرتبه‌ی خدای واحدی ارتقا می‌داد که جریان هستی تابع اراده و تصمیم او بود. این عدل‌شناسی الهی انبیاء به ذهنیت اصلی و مذهبی باستان تبدیل شد (همان: ۱-۲۷۰). وبر با اشاره به تاریخ یهودیت باستان، این را «تناقضی شگفت‌انگیز» می‌داند که خدایی نه تنها نتواند قوم برگزیده‌اش را در برابر دشمنان حفظ کند، بلکه امکان سقوط آنها را هم فراهم کند یا خود آنها را به ورطه‌ی بدنامی و بردگی بکشاند و با این حال، با حرارتی بیش از پیش مورد پرستش قرار گیرد. وی این مورد را در تاریخ «بی‌نظیر» می‌داند که «تنها به یاری اعتبار قدرتمندانه پیام پیامبرانه قابل توجیه است» (همان: ۲۷۳).

دوران اسارت بابل اوج نهضت‌های دینی قرون پیشین بود به طوری که در این دوران اعتبار دینداری مبتنی بر غیبگویی پیامبران به اوج خود رسید، یعنی در زمانی که همه

غیب‌گویی‌های حاکی از بلایا و مصائب به واقعیت تبدیل شده بودند. این نهضت‌ها موجبات پیدایش اخلاق مذهبی در زمینه سلوک اجتماعی را فراهم آوردند که از دیدگاه وبر وجه تمایز «تمامی تحولات فرهنگی غرب» به مدد آن ایجاد گردید. از این بابت، وبر دوره تبعید را «نقطه عطف بزرگ» تمدن غربی می‌داند (همان: ۲۵۷). در تفسیرهای دوران تبعید و بعد از آن، تأکید بر بدبختی‌ها به مثابه مکافات گناهان، جای خود را به معنای مثبتی از تحمل شدائد و مصیبت‌ها به منظور رستگاری همه انسان‌ها داد. در این دوران، یهوه به سوی قوم خویش که بی‌امان آنها را مجازات کرده بود، باز می‌گردد و به بنی‌اسرائیل وعده‌های عظمت و شکوه می‌دهد. از این به بعد، بنی‌اسرائیل در تبعید به صورت قهرمان ظاهر می‌شود و تحمل رنج امت در پیشگاه خدا با بخشیدن معانی رسالتی جهانی و تاریخی به سرنوشت آنان، تقدیس می‌شود. با این افکار، انبیای دوران تبعید و بعد از آن، زمینه را برای اعتقاد در حال تکوین به مسیح منجی هموار کردند. انبیاء نیز از رهبران جماعت عوام که به غیب‌گویی در مورد بلایا و مصائب می‌پرداختند و نسبت به سیاست‌های مذهبی عصرشان موضع‌گیری می‌کردند، به آموزگارانی تبدیل شدند که از سوی خدا منصوب شده بودند، خدایی که آنها را «مسح» کرده بود تا «مسکینان را بشارت» و «شکسته‌دلان را التیام دهد». با این تغییر شخصیتی، عصر بزرگ انبیاء به پایان رسید و در مجامع یهودی، کاهنان مقام برتر را کسب کردند و کار به آنجا رسید که هر کس ادعای پیامبری می‌کرد، به نام خدا به مسخره گرفته می‌شد (همان: ۲۷۴). به این ترتیب، به زعم وبر، انبیاء فارغ از جادوگری و تأملات رازورزانه، شیفته مطالعه قوانین الهی و مترصد هر تلاشی به منظور انجام «آنچه در نظر خداوند درست است»، دینی مبتنی بر ایمان به خداوند را بنا نهادند که زندگی انسان را تابع الزام‌های قوانین اخلاقی مقدر خداوند می‌ساخت. بدین نحو، یهودیت باستان به ایجاد عقلانیت تمدن غربی کمک کرد.

۸. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

وبر که به «جستجوی ترکیب و آمیزه شرایطی که موجب پیدایش آن دسته از پدیده‌های فرهنگی که منحصر به غرب هستند»، علاقمند شده بود، متوجه شد که «تصاویر از جهان» که ریشه در ادیان مختلف جهانی دارد، یکی از عوامل ایجاد تفاوت‌های عظیم بین تمدن غربی و دیگر تمدن‌ها است. بنابراین، وی یکی از محورهای جامعه‌شناسی دین خود را مقایسه دو تصویر از جهان و خدا در دو تمدن چینی و یهودیت باستان قرار داد. البته وی

که از «هم‌تعینی» محتوای مذهب از طریق عوامل برون‌مذهبی و «وابستگی‌های» میان ایده‌ها و پیکربندی‌های اقتصادی سخن می‌گوید، استدلال می‌کند که این دو نوع تصاویر از جهان در تمدن چینی و یهودیت باستان، خود، متأثر از شرایط آب و هوایی و بویژه شرایط اقتصادی-سیاسی این دو منطقه بوده است: اقتصاد مردم در این دو منطقه مبتنی بر کشاورزی بود و اتکای کشاورزی بر شبکه‌های آبیاری باعث ایجاد تشکیلات اداری متمرکزی در هر دو منطقه شد که شاه یا امپراتور را در چشم مردم به عنوان «آورنده باران» و «تولیدکننده محصول» تثبیت کرد. این واقعیت در هر دو تمدن باعث شکل‌گیری تصور از خدایی شد که رفاه مردم تابع اراده او بود. همچنین در خاورمیانه تصور از خداوند با جنبه‌های بشری به مثابه «خدای-پدر» با خوش‌اقبالی‌ها و بداقبالی‌ها در جنگ و سیاست خارجی به هم پیوسته بود و برای قوم یهود که قوم کوچکی در احاطه قدرت‌های جهانی مصر و بین‌النهرین بود، یهوه به «فرمانروای فرادنیوی حاکم بر سرنوشت بشر» تبدیل گردید که سرپیچی‌کنندگان از فرامینش را تنبیه می‌کرد. اما چین از همان ابتدا به یک امپراطوری جهانی تبدیل شده بود که آرامش داخلی در آن حکمفرما بود و بویژه با انحطاط فئودالیسم، جنگ داخلی از مشروعیت افتاد و دفاع در برابر هجوم بیابانگردها به وظیفه دولت در زمینه برقراری نظم تبدیل شد. بنابراین، در چین هر دگرگونی حاکی از ناآرامی و بی‌نظمی بود و آن را ناشی از بی‌قراری ارواح می‌دانستند. نظم را «روح آسمان» نگه می‌داشت که آرامش آن از طریق رفتار درست امپراتور و مقامات دولت او در برگزاری آیین‌ها تأمین می‌شد. در این تصویر از الوهیت، جایی برای خشم یا شهوت یا حتی هویتی شخصی شده از خدا و نیز تصور میثاقی دربرگیرنده فرایض اخلاقی‌ای که بشر ملزم به ادای آن باشد، وجود نداشت.

با این همه، وبر تمایز بنیادین جهت‌گیری مذهبی غرب را که در نهایت به ایجاد عقلانیت اخلاقی مدرن غربی کمک کرد، در اصل ناشی از نبوت و پیامبری یهودیت باستان می‌داند. در چین امپراتور فرمانروای عالی و روحانی اعظم به شمار می‌رفت و زمام کیش خدایان و الهه‌های بزرگ در دست او بود. به همین خاطر، هیچگاه پیامبرانی از نوع پیامبران بنی‌اسرائیل ظهور نیافتند و هیچگاه مقام مذهبی امپراتور از سوی پیامبر دینی به چالش کشیده نشد. آیین کنفوسیوس که در اخلاق منزلتی ادیبان (افراد تحصیل‌کرده شاغل در دستگاه‌های اداری) تبلور یافته بود، از انطباق با «جهان بدانگونه که هست» و سبکی از زندگی مبتنی بر پرورش و تقویت سنتی مناسبات خانوادگی حمایت می‌کرد. در اخلاق کنفوسیوسی از تنش میان طبیعت و الوهیت، الزام‌های اخلاقی و قصور انسانی، احساس

گناهکاری و نیاز به رستگاری خبری نبود و به همین سبب، هیچ اهرمی برای تأثیرگذاری بر سلوک انسان فارغ از سنت و عرف، وجود نداشت، جز اینکه این پاسداری حرمت والدین از سوی فرزندان بود که به سلوک افراد حکم می‌راند. وبر معتقد است در متون چینی، بر خلاف متون مقدس یهودیت باستان، از بیان «تکان‌دهنده» و حتی از استعاره‌های نامعقولانه اثری نیست. وی تنقیح دقیق و با نظم و ترتیب خاص این متون را از خدمات خاص کنفوسیوس می‌داند. یعنی با دگرگونی‌ای که بدست کنفوسیوس در متون سنتی چینی صورت گرفت، افکار و روحيات قهرمانی اصیل از متون کلاسیک چینی رخت برپست و حزم احتیاط بر دلیری و تهور چربید.

اما در فلسطین باستان به خاطر ضعف حکومت سلطنتی، زمینه برای ظهور پیامبرانی از نوع پیامبران توراتی فراهم بود. در واقع، می‌توان نبوت یهودی را نمونه «استقلال حوزه ایده‌ها» دانست (صدری، ۱۳۸۶: ۹۴). این پیامبران از نظام سیاسی موجود مستقل بودند و به گونه‌ای آشتی‌ناپذیر با این نظام‌ها مخالفت می‌کردند. این پیامبران تحت تأثیر عشقی پرحرارت به آرمان خداوند منتقم عمل می‌کردند و تحت تأثیر الهام‌های مذهبی پرشور، همه رویدادها را پیامد اراده یهوه قلمداد می‌کردند. پیامبران عهد عتیق با دعوت مردم به اطاعت از فرمان‌های خدا تصویری از دنیا ترسیم کردند که بشر باید بر اساس هنجارهای اخلاقی به آن تحقق بخشد. مقایسه بین «جهان آنطور که هست» و «جهان آنطور که باید باشد» در این دین، انسان را ملزم می‌ساخت تا «ابزاری» برای نیل به اهدافی بالاتر از اهداف این جهان تبدیل شود. در این دیدگاه، زندگی و شخصیت انسان بر اساس ارکانی اخلاقی، به وحدت و یکپارچگی می‌رسند. در واقع، انبیاء بنی‌اسرائیلی رهبران دینی با صفاتی خارق‌العاده بودند که با وجود شور و حرارت پیام‌های خود، تابع اخلاق سنتی یهودی بودند. پیامبران به مثابه «مبلغان سیاسی»، در تصویر کردن سرنوشت امت خود، آن را با اطاعت یا سرپیچی امت از میثاق اخلاقی‌اش با خداوند مرتبط می‌کردند. به این ترتیب، در تصور یهودیان باستان، جهان نه ابدی بوده و نه تغییرناپذیر، بلکه جهانی همواره در حال خلق شدن بوده است. از نظر آنها، نظم اجتماعی موجود جهان به نظمی مغایر نظم موعود آینده تبدیل شده بود، اما این نظم در آینده دگرگون می‌شد به طوری که یهودیان می‌توانستند بار دیگر بر جهان مسلط شوند. ساختار بوجود آمده نتیجه فعالیت‌های انسان‌ها و بیشتر از همه یهودی‌ها و واکنش خداوند به این فعالیت‌ها به شمار می‌رفت. به این ترتیب، جهان محصولی تاریخی شمرده می‌شد که به گونه‌ای طراحی شده تا بار دیگر به نظمی مطابق مشیت الهی تن در دهد. به

خداوند به عنوان «پدر آسمان» یا «روح آسمان»... (ابوالفضل مرشدی) ۲۲۹

زعم وبر، تمام نگرش یهودیان باستان به زندگی را این مفهوم از انقلاب اجتماعی و سیاسی آینده به رهبری خداوند تعیین می‌کرد. بعلاوه، اخلاق حاکم بر سلوک اخلاقی یهودیت باستان به شدت عقلانی بود و از سحر و جادوی تمامی شکل‌های غیرعقلانی طلب رستگاری آزاد بود که به زعم وبر، این اخلاق از مسیرهای رستگاری پیشنهادی ادیان آسیایی فاصله زیادی داشت.

کتاب‌نامه

- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲ الف). «جامعه و دین در چین»، در سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، تهران: انتشارات هرمس
- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲ ب). «جامعه و دین در فلسطین باستان»، در سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، تهران: انتشارات هرمس
- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲ ج). «جامعه‌شناسی دین از دیدگاه وبر»، در سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، تهران: انتشارات هرمس
- پارسونز، تالکوت (۱۳۷۹). «ساخت‌های منطقی جامعه‌شناسی دین ماکس وبر»، در عقلانیت و آزادی: مقالاتی از ماکس وبر و درباره ماکس وبر، ترجمه ید... موقن و احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس
- صدری، احمد (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر*، ترجمه حسن آبنیکی، تهران: انتشارات کویر
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۹۷). *اخلاقیات شعوبی و روحیه علمی؛ روایتی تاریخی از رشد و افول علم تجربی در ایران قرون سوم تا پنجم هجری*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- وبر، ماکس (۱۳۸۲ الف). «ادیان چینی» در دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس
- وبر، ماکس (۱۳۸۲ ب). «روانشناسی اجتماعی دینهای جهانی» در دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات هرمس
- وبر، ماکس (۱۳۸۲ ج). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

Weber, max (1964). The Sociology of Religion, Boston: Beacon Press

Weber, max (1968). The Religion of China: Confucianism and Taoism, New York: Free Press